

بررسی و تحلیل نقش جریان‌های تأثیرگذار در پیدایش حادثه عاشورا (۱)

گفتگو با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حسن رضایی مهر*

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حسن رضایی مهر در سال ۱۳۴۴ در شهرستان دزفول متولد و پس از اتمام دوره متوسطه و اخذ دیپلم وارد حوزه علمیه دزفول شد. تا سال ۱۳۷۰ دروس مقدمات و سطح (اتمام کفایتین) را در کنار تدریس پیوسته در مقاطع مختلف و برخی مسئولیت‌های رسمی و غیررسمی حوزوی به انجام رساند و در سال ۱۳۸۲ در دوره تخصصی کلام اسلامی فارغ‌التحصیل و موفق به اخذ مدرک سطح چهار (دکتری) کلام اسلامی با رتبه عالی گردید. ایشان در سال‌های متمادی به تدریس سطوح مختلف، در موضوعاتی از قبیل ادبیات، منطق، فقه، اصول، کلام، فلسفه، ادیان اشتغال داشته و دارند. مدیریت حوزه علمیه، مدیریت گروه بررسی مطبوعات مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه قم، نمایندگی طلاب و فضلاء شهرستان‌های دزفول و شوشتر، ریاست مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات حوزه علمیه قم و... در سوابق مدیریتی ایشان قرار دارد. از آثار و تالیفات ایشان می‌توان به پنج عنوان کتاب و بیش از شصت مقاله در موضوعاتی از قبیل فقه، کلام، سیره علمی، سیاسی و اجتماعی ائمه هدی علیهم‌السلام اندیشه سیاسی اسلام و انقلاب اسلامی اشاره نمود.

اشاره

نهضت عاشورا با تمام درس‌ها و عبرت‌های آن، پیام‌دار شکوه و عظمت آن بزرگمرد الهی، یعنی سید جوانان اهل بهشت، حضرت حسین بن علی علیه‌السلام است. اینکه نهضت بی‌مثال عاشورا همچنان بر تارک جهان می‌درخشد و روزبه‌روز بر تجلی آموزه‌های آن برای تشنگان حقیقت

*. استادیار جامعه المصطفی علیه‌السلام العالمیه، rezaeimehr.h@gmail.com



و طالبان سعادت افزوده می‌شود، چیزی نیست مگر موهبتی برخاسته از عظمت شأن و بلندی مقام آن امام همام و نشانه‌های وجودی او و از این روست که این نهضت مقدس با نام حسین علیه السلام زنده است.

نهضت عاشورا در بردارندهٔ مشخصه‌ها و ابعاد مختلف شئون بشری است؛ به‌گونه‌ای که سال‌هاست که فکر بشر را جلب خود کرده و انسان امروز، هر روز از آن واقعه، ابعاد جدیدتری را می‌یابد و تشنه‌تر از همیشه به بررسی ابعاد و آموزه‌های آن می‌پردازد. مسلمانان باید در فراگیری درس‌ها و عبرت‌های عاشورا، بذل همت کنند و در طریق رسیدن به سعادت، آنها را چراغ راه خویش قرار دهند. از آن‌رو که شخصیت وجودی حضرت سیدالشهدا و قیام الهی او مشتمل بر جلوه‌های متنوعی از هدایت انسان‌هاست و همین امر سبب جلب افکار اندیشمندان مسلمان و غیرمسلمان به این حقیقت شده و هرکس از زاویه‌ای به بررسی و تحقیق دربارهٔ شخصیت، سیره و سنت او نشست و در این میان به نتایج مفیدی هم دست یازیده است.

یکی از مسائل مورد بحث در زمینهٔ تحلیل زمینه‌ها و عوامل شکل‌گیری حماسهٔ عاشورا، بررسی موقعیت عوام و خواص در این حادثه است؛ مسئله‌ای که رهبر معظم انقلاب بارها به آن اشاره کرده و تذکر داده‌اند. واکاوی نقش خواص و سازوکار تأثیرگذاری آنها بر عموم مردم و احياناً تأثیرپذیری آنها از حرکت توده‌ها در کلام رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، موضوعی است که بارها مورد تأکید و توجه قرار گرفته است. در شرایط کنونی حیات انقلاب اسلامی که دشمن با انواع راهبردها و شگردها برای استحالهٔ فرهنگی و تأثیر بر افکار عمومی جامعهٔ ما فعالیت مداوم می‌کند، پرداختن به زوایای گوناگون مسئلهٔ خواص همچنان موضوعی دارای اهمیت است. در این رابطه گفتگویی با جناب حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حسن رضایی‌مهر، استاد حوزهٔ علمیهٔ قم و ریاست مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات حوزهٔ علمیهٔ قم انجام داده‌ایم و نظرات ایشان را دربارهٔ موضوع بحث جویا شده‌ایم.

مجلهٔ پاسخ: جناب استاد! به‌عنوان نقطهٔ آغازین بحث، به نظر جنابعالی، اساساً استفاده از اصطلاح عوام و خواص در اینجا صحیح است و اگر جواب مثبت است، بفرمایید که مفهوم عوام و خواص، به‌خصوص با تکیه بر فرهنگ اسلامی، چه تعریفی دارد؟

♦ به دلیل آنکه انسان مدنی بالطبع نیازمند زندگی اجتماعی است، همواره تکامل و تعالی خود را در همبستگی با جامعه می‌بیند و عموماً فرآیند تأثیرگذاری و تأثیرپذیری را در جامعه به عنوان یک حقیقت می‌پذیرد و از این روست که در مطلق جوامع بشری، مردم از حیث نفوذ

و قدرت و اثرگذاری بر دیگران و نیز تأثیرپذیری از ایشان به دو قطب تأثیرگذار و تأثیرپذیر تقسیم می‌شوند. در این میان، گروهی که تأثیرگذارند، در واقع، اقلیتی از افراد جامعه را تشکیل می‌دهند، به لحاظ ویژگی‌هایی که دارند - یعنی مثلاً اهل تحقیق و نظر بوده و به تحلیل مسائل می‌پردازند و به همین دلیل پیشکسوتان جریان‌های اجتماعی هستند - «خواص» نامیده می‌شوند.

از دیدگاه جامعه‌شناختی، خواص، گروهی اجتماعی هستند که دیگران در ارزشیابی خود، آنها را ملاک و معیار قرار می‌دهند، در اعمال و رفتار خود از آنها الهام می‌گیرند و رأی و دیدگاه آنها را، مبنای داوری و عمل خود قرار می‌دهند. از این‌رو، به آنها گروه‌های مرجع یا داوری یا اسنادی گفته می‌شود.

در سخنرانی‌های رهبر معظم انقلاب هم به این مسئله به صورت برجسته‌ای توجه شده است. ایشان در یک تقسیم جامعه‌شناسانه، از این گروه این‌گونه یاد می‌کنند: «[خواص] کسانی‌اند که از روی فکر و فهمیدگی و آگاهی و تصمیم‌گیری کار می‌کنند؛ یک راهی را می‌شناسند و دنبال آن راه حرکت می‌کنند... خواص یعنی کسانی که وقتی عملی انجام می‌دهند، موضع‌گیری می‌کنند و راهی را که انتخاب می‌کنند از روی فکر و تحلیل است. می‌فهمند و تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند.»

پس کسانی که در برخورد با حوادث اجتماعی، اهل بصیرت و آگاهی‌اند و خود تصمیم‌گیرنده هستند نه پیرو تصمیم دیگران، خواص نامیده می‌شوند. البته نقش خواص همواره مثبت نیست و همان اندازه که می‌توانند در هدایت جامعه به سوی راه‌ها و اهداف صحیح تأثیرگذار باشند، می‌توانند جامعه را به گمراهی و انحراف بکشند. از این‌رو در قرآن کریم گاهی از ائمه ضلال نام برده شده و گاهی از ائمه هدایت. هر دو گروه امام‌اند؛ اما یک گروه، پیشوای هدایت و گروه دیگر، پیشوای ضلالت.

مجله پاسخ: بنا به تعریفی که از خواص و عوام مطرح شد، اجمالاً نقش خواص در تحولات اجتماعی و تاریخی، قابل انکار نیست؛ اما سؤال مهم‌تری که می‌تواند پایه تحلیل نقش این گروه در حادثه عاشورا باشد، این است که سازوکار و چگونگی تأثیرگذاری خواص و قواعد حاکم بر این فرایند چیست و چگونه قابل ارزیابی است؟

♦ محتوای تاریخ چیزی جز حوادث گذشته نیست و این حوادث گنجینه عبرت‌گیری آیندگان و سرمایه‌ای گران‌سنگ برای نوع بشر است. مطالعه و بررسی این حوادث و پیامد آنها، برای انسان در نوع تفکر و تصمیم‌گیری و برخورد با قضایای پیش آمده امری ضروری است.





با یک نگاه جامعه‌شناختی نسبت به جوامع پیشین، ملاحظه می‌شود که در طول تاریخ در هر جامعه‌ای، افراد به دو گروه خواص و عوام تقسیم شده‌اند و در واقع، همین دو گروه هستند که منشأ تحولات تاریخی در دوره‌های مختلف بوده‌اند؛ به گونه‌ای که هر پدیده تاریخی، حاصل نوع عملکرد این دو گروه و تعامل آنهاست. اکنون با توجه به مرجعیت خواص برای عوام و تأثیرپذیری گروه پیرو از گروه پیشرو، توجه به عملکرد و نوع تفکر این دو دسته در انعقاد و شکل‌گیری فرایندهای تاریخی، امری دارای اهمیت است؛ زیرا نوع عملکرد آنهاست که می‌تواند جامعه و حتی تاریخ را سعادتمند کند و یا به تباهی و انهدام بکشد. عنصر اصلی در این امر، خواص هستند. رهبر معظم انقلاب می‌فرماید: «حرکت خواص، به دنبال خود حرکت عوام را می‌آورد... یک وقت یک حرکت بجا، تاریخ را نجات می‌دهد؛ گاهی یک حرکت نابجا که ناشی از ترس و ضعف و دنیاطلبی و حرص برای زنده ماندن است، تاریخ را در ورطه گمراهی می‌غلطاند. اگر خواص، در هنگام خودش، کاری را که لازم است، تشخیص دادند و عمل کردند، تاریخ نجات پیدا می‌کند و حسین بن علی‌ها به کربلا کشانده نمی‌شوند.» «وقتی که خواص طرفدار حق در یک جامعه یا اکثریت قاطعشان آنچه‌شان می‌شوند که دنیای خودشان برایشان اهمیت پیدا می‌کند، از ترس جان، از ترس از دست دادن مال و از دست دادن مقام و پست، از ترس منفور شدن و تنها ماندن، حاضر می‌شوند حاکمیت باطل را قبول کنند».

بدیهی است اگر خواص در تشخیص صواب از خطا دقت داشته باشند و همت خود را در راستای آنچه که به صلاح جامعه و تاریخ است، استوار سازند عوام نیز پیروی می‌کنند؛ زیرا خواص در همه ابعاد فکری، رفتارهای فردی و اجتماعی و سایر شئون، مقتدای عوام هستند. نتیجه چنین مسئله مهمی، این است که اگر خواص جامعه، سالم و بصیر باشند و در مواقع لازم عملکرد درستی از خود نشان دهند، برآیند آن تعالی جامعه و سعادت مردم است، در غیر این صورت، نتیجه‌ای جز تباهی و انهدام نخواهد داشت.

مجله پاسخ: بدون شک خواص جامعه اسلامی در عصر پس از پیامبر نقش‌های گوناگونی از مثبت و منفی را از خود ارائه دادند. حضر تعالی نقش خواص در زمینه‌سازی حادثه عاشورا را چگونه تحلیل می‌فرمایید؟

♦ پیدایش هر حادثه‌ای در جوامع بشری در مرتبه اول معلول عملکرد خواص آن جامعه است که به صورت طبیعی چنین مسئله‌ای، تأثیرپذیری عوام را به دنبال دارد؛ خواص، یا خواص حقند و یا خواص باطل. خواص حق نیز در مقابل مظاهر دنیوی یا پایبند به حق هستند و یا رویگردان از آن. بدیهی است هر یک از این اقسام می‌تواند در پیدایش و عدم

پیدایش فرایندهای تاریخی، اجتماعی و سیاسی مؤثر باشد و در نتیجه، جامعه را به صلاح و یا فساد بکشاند.

حادثه عاشورا و کشته شدن فرزند رسول خدا ﷺ یکی از حوادثی بود که نقش خواص در قبال آن بسیار برجسته و قابل توجه و تأمل بوده است. در یک تقسیم‌بندی می‌توان خواص دوره امام حسین ﷺ را به چند دسته تقسیم کرد:

۱. برخی از اصحاب پیامبر ﷺ از مهاجر و انصار که در قید حیات بودند مانند: جابر بن عبدالله انصاری، ابن عباس، سهل بن سعدی و انس بن مالک؛
 ۲. بزرگان و خواص شیعه مانند: محمد حنفیه، مختار، سلیمان بن سرد خزاعی، هانی بن عروه، مسیب بن نجبه فزاری و ابراهیم اشتر؛
 ۳. شخصیت‌های با نفوذی مانند: عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر؛
 ۴. متنفذان قبایل قحطانی در سرزمین عراق شامل بزرگان و رؤسای قبایل قحطانی مانند: شمر، محمد بن اشعث و عمرو بن حرث؛
 ۵. کارگزاران بنی‌امیه از قبیل عماره بن عقبه بن ولید و ابن زیاد.
- اکنون با توجه به عملکرد خواص دوره امام حسین ﷺ در قبال حادثه عاشورا، می‌توان آنها را به دو گروه عمده تقسیم کرد:
- الف: کسانی که از همکاری با امام ﷺ به علل و دلایلی بازماندند و توفیق حضور در رکاب او را نیافتند؛

ب: کسانی که زمینه‌ساز حادثه عاشورا بودند و آتش جنگ را علیه امام ﷺ دامن زدند.

گروه اول را نیز از حیث نوع موضع‌گیری می‌توان به اقسامی به شرح ذیل تقسیم کرد:

۱. کسانی که به حقانیت امام ﷺ قائل بودند؛ اما قدرت همراهی و یاری او را نداشتند. از این گروه می‌توان به جابر بن عبدالله انصاری، صحابی بزرگ پیامبر ﷺ اشاره کرد. «جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام خزرجی انصاری مکنی معروف به ابو عبدالله از بزرگان صحابه رسول الله ﷺ و از دوستداران خاندان پاک آن حضرت است. جابر خود می‌گوید: «رسول اکرم ﷺ شخصاً در بیست و یک غزوه حضور داشت و من در نوزده غزوه شرکت داشتم. وی در جنگ بدر و احد شرکت نمود، ولی به مسلمانان آب می‌داد که پدرش به علت خردسالی او را از نبرد باز می‌داشت. جابر در صفین در رکاب امیرالمؤمنین ﷺ بوده و او





نخستین کسی است که امام حسین علیه السلام را پس از شهادتش زیارت نمود و آخرین کسی از یاران رسول الله صلی الله علیه و آله بود که درگذشت. وی نسبت به خاندان رسالت ارادتی شایان داشت که حدیث لوح فاطمه علیها السلام مشتمل بر اسامی حضرات ائمه معصومان را او به امام باقر علیه السلام باز گفت و سلام پیغمبر را به آن حضرت رساند.

وی در هنگام حادثه عاشورا نابینا بود؛ از این رو نتوانست با امام علیه السلام در کربلا حضور یابد. عبدالله بن جعفر و محمد حنفیه نیز از همین گروهند که به علت کهنسالی و بیماری یا علل و مصالح دیگر، از حضور در کربلا بی نصیب ماندند.

۲. کسانی که قائل به حقانیت امام علیه السلام بودند و در عین توانایی، با او همراه نشدند. یکی از این افراد، عبیدالله بن حر جعفی است. وی از هواداران عثمان بود که پس از کشته شدن او، نزد معاویه رفت و در جنگ صفین در مقابل حضرت علی علیه السلام به جنگ ایستاد. او شاعر نیز بود و در بین مردم کوفه شخصی شناخته شده به حساب می آمد، هرچند سابقه مثبتی نداشت. عبیدالله بن حر جعفی در حالی که می توانست امام را یاری دهد، چنین کاری نکرد؛ زیرا وقتی امام علیه السلام به منزل «قصر بنی مقاتل» رسیدند، خیمه ای دیدند، سؤال فرمودند که خیمه کیست؟ گفتند: متعلق به عبیدالله بن حر جعفی است. امام علیه السلام کسی را فرستاد تا او را به همکاری دعوت کند، اما او جواب منفی داد و گفت: «من از کوفه بیرون نشدم مگر به خاطر اینکه با حسین علیه السلام نباشم، چون در کوفه یآوری ندارد و من اصلاً دوست ندارم او را ببینم و او هم مرا ببیند.

پاسخ او را به امام علیه السلام گفتند و آن حضرت خودش نزد وی رفت و پس از سلام، او را برای خروج علیه یزید دعوت کرد؛ ولی عبیدالله همان جواب را تکرار نمود. چون امام از هدایت و رستگاری او مأیوس شد، فرمود: «نصیحتی به تو می کنم و آن اینکه تا می توانی خود را به مکان دوری برسان تا صدای استغاثه ما را نشنوی؛ زیرا به خدا سوگند اگر صدای استغاثه ما به گوش کسی برسد و به یاری ما شتاب نکند، خدا او را در آتش جهنم قرار خواهد داد. سرانجام، عبیدالله امام علیه السلام را یاری نکرد، درحالی که توانایی چنین امری را داشت.

از خلال کلمات عبیدالله با امام و نیز با توجه به اشعاری که پس از شهادت امام از او نقل شده است، می توان دریافت که او منکر حقانیت حرکت امام نبوده، بلکه معتقد به آن بود؛ مثلاً وقتی که امام او را به توبه دعوت کرد و راه توبه را پیوستن به فرزند دختر رسول خدا معرفی

کرد، عبیدالله گفت: به خدا سوگند من می‌دانم که هرکس از فرمان تو پیروی کند، به سعادت ابدی و خوشبختی ابدی نائل شده است، ولی من احتمال نمی‌دهم که یاری من به حال تو سودی داشته باشد. او همچنین در اشعاری که در حسرت نپیوستن به امام سروده است، می‌گوید:

فیالک یا حسرة ما دمت حیاً	تَرَدَّدُ بَیْنَ صَدْرِي وَ التَّرَاقِي
حسینُ حین یطلب نصر مثلی	علی اهل العداوة و الشقاق
حسین حیث یطلب بذل نصری	علی اهل الضلالة و النفاق
و لو ائی اواسیه بنفسی	لنلت کرامة یوم التلاقی

آه از حسرت و تأسف سنگینی که تا زنده هستیم، در میان سینه و گلویم در حرکت است. آنگاه که حسین بر اهل نفاق و ستم پیشگان از مثل من یاری می‌طلبید؛ آنگاه که می‌خواست برای نابودی اهل ضلال و نفاق به یاریش بشتابم. آری، اگر آن روز از راه جان، یاری و مواساتش می‌نمودم، در روز قیامت به شرافتی بس بزرگ نایل می‌شدم.

اعتقاد به اینکه امام علیه السلام علیه اهل ضلال و نفاق قیام کرده و سعادت و خوشبختی در فرمانبرداری از اوست، کاشف از اعتقاد او به حقانیت امام است؛ هر چند که این امر، به تنهایی، علت رستگاری نیست؛ بلکه حرکت بر اساس این اعتقاد و عمل بر طبق آن، لازم است و چون عبیدالله اعتقاد را به مرحله عمل نرسانید، رستگار نشد.

البته اعتقاد به حقانیت نیز، از حیث شدت و ضعف، دارای مراتب است. مثلاً افرادی مانند سلیمان بن سرد خزاعی و مسیب نجبه فزاری (از سران شیعیان کوفه) که معتقد به حقانیت امام علیه السلام بودند و حتی از او دعوت رسمی به عمل آورده بودند، با این حال، از یاری آن حضرت باز ماندند. شاید بتوان گفت: اعتقاد آنان به حقانیت امام (نسبت به عبیدالله بن حر) در مرتبه شدیدتر بوده است؛ ولی آنچه اهمیت دارد، عمل است که هم آنان و هم عبیدالله در آن مساوی بودند.

۳. کسانی که نسبت به حقانیت امام علیه السلام توقف کرده و یا از منکران بودند و بدین روی از یاری او خودداری کردند.

عبدالله بن عمر را می‌توان یکی از این افراد دانست. «وی سال سوم بعثت، در مکه متولد





شد و گویند قبل از پدرش ایمان آورده که بنابراین، باید پیش از بلوغ، مسلمان شده باشد. او پیش از پدر خود به مدینه هجرت کرد و در سال ۷۳ یا ۷۴ ق در سن ۸۴ سالگی در مکه از دنیا رفت. در همان روزهای اول ورود امام حسین علیه السلام به مکه، عبدالله بن عمر که برای عمره مستحب آنجا بود، خدمت امام علیه السلام آمد و چنین گفت: «ای اباعبدالله، چون مردم با این مرد بیعت کرده‌اند و درهم و دینار در دست او قرار دارد، قهراً مردم به او اقبال نشان می‌دهند و با دشمنی خاندان اموی با شما، می‌ترسم در صورت مخالفت با او کشته شوی و گروهی از مسلمانان قربانی گردند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «حسین کشته خواهد شد و اگر مردم دست از یاری او بردارند، به ذلت مبتلا می‌گردند». اکنون پیشنهاد من به شما آن است که همان‌طور که همه مردم با یزید بیعت کرده‌اند، تو نیز بیعت کنی و از ریخته شدن خون مسلمانان بترسی.

امام علیه السلام پس از دادن پاسخ او فرمود: ای ابوعبدالرحمان از خدا بترس و از یاری ما دست بردار!

اما این سخنان نورانی در او تأثیر نکرد و آخر الامر از جمله کسانی شد که با یزید بیعت کرد. او بیعت خود را با یزید این‌گونه توجیه می‌کرد: «اگر این کار درستی بوده چه بهتر و گرنه صبر می‌کنم تا اوضاع بهتر شود».

پس از اینکه مردم مدینه علیه یزید خروج کردند و بیعتش را شکستند، وی فرزندان خود را گرد آورد و گفت: ما طبق بیعت خدا با او (یزید) بیعت کردیم و از پیغمبر شنیدم که فرمود: روز قیامت پرچمی افراشته گردد و گروهی به زیر آن گرد آیند و سپس اعلام شود که اینان جفاکارانند و بزرگترین جفا و خدعه پس از شرک به خدا نقض بیعت است. مبادا یکی از شما بیعت خود را بشکند که میان من و او رابطه قطع خواهد شد.

البته عبدالله بن عمر از زمان حضرت علی علیه السلام نیز یکی از خواصی بود که در عین اعتقاد به حقانیت علی علیه السلام و باطل دانستن دشمنانش، سکوت کرد و امام را یاری نکرد. او در واقع، از قاعدین بود، اما در قضیه عاشورا، با توجه به عملکردش و روی آوری به یزید و پایبندی به او و تنها گذاشتن امام، و با علم به حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر کسی از یاری و نصرت حسین علیه السلام دست بردارد، ذلیل و خوار است، او را از قاعدین و توقف‌کنندگان در حقانیت امام

دانستن بسی جای تأمل دارد؛ زیرا او آشکارا به یزید اعلام وفاداری و برای او تبلیغ کرد و به بیعت خود استوار ماند.

یکی دیگر از کسانی که در حقانیت امام تردید داشت و یا منکر آن بود و به همین دلیل در رکاب امام علیه السلام در جنگ با دشمنان حاضر نشد، عبدالله بن زبیر است. «وی بیست ماه پس از هجرت، در مدینه متولد شد. محدثان و مورخان عامه، او را به کثرت عبادت و صف می‌کنند. وی از سرسخت‌ترین دشمنان خاندان پیامبر اسلام بوده و هم او بود که پدرش را از علی علیه السلام برگردانید و او را به جنگ با آن حضرت، برانگیخت... سعید بن جبیر روایت کرده که روزی عبدالله بن زبیر، به عبدالله بن عباس رو کرد و گفت: چهل سال است که دشمنی شما اهل بیت را در دل خویش جا داده‌ام و آن را پنهان می‌دارم». او نیز که از مخالفان بیعت با یزید بود، به دنبال آن از مدینه به مکه پناهنده شد. وی از جمله کسانی بود که می‌خواست امام حسین علیه السلام در مکه نماند؛ زیرا با حضور امام و تجمع مردم بر گرد آن حضرت، زمینه‌ای برای توفیق او نبود. وی هر چند که گاهی به ظاهر، پیشنهاد انصراف از سفر عراق را به امام می‌داد، اما چون هوای خلافت را در سر می‌پروراند و در فکر سقوط حکومت یزید بود، خود را رقیب جدی امام علیه السلام می‌دانست و نه تنها با هدف او موافق نبود، بلکه به شکست او نیز بی‌میل نبود. از این‌رو، از شهادت امام علیه السلام کمال استفاده را به نفع خود علیه یزید برد. «عبدالله زبیر پس از مرگ یزید ادعای خلافت کرد و گروهی با او بیعت کردند تا اینکه در سال ۷۳ هجری در دوره خلافت عبدالملک به دست نیروهای حجاج بن یوسف که برای سرکوبی او به مکه هجوم آوردند، کشته شد».

مجله پاسخ: اگر حضرت تعالی تمایل دارید بحث را به سمت خواصی ببریم که حضور عینی و مؤثری در پیدایش حادثه عاشورا داشتند. به نظر شما شخصیت‌های منفی کلیدی در این ماجرا چه کسانی بودند و عملکرد زیان‌بار آنان چگونه به انحراف امت منجر شد؟

♦ حادثه عاشورا در بردارنده دو گونه از خواص بود: خواص حق و مثبت که در لشکرگاه امام علیه السلام طریق سعادت را می‌پیمودند و خواص باطل و منفی که در مقابل امام علیه السلام صف کشیده بودند. هر یک، گروه زیادی از عوام را پشت سر داشتند. از آن‌روی که بحث ما پیرامون آسیب‌شناسی خواص جبهه باطل و ارزیابی آنهاست.





متأسفانه، شمار خواص منفی و منحرفی که در زمینه‌سازی و پیدایش حادثه عاشورا و راه اندازی عوام علیه امام تأثیر بسزایی داشتند، کم نبودند. حضور قبایل مختلف کوفه و کوفیان در لشکرکشی علیه امام حسین علیه السلام، گواه این مطلب است. عوامل انحراف این‌گونه خواص - چنان که خواهد آمد - اموری از قبیل راحت‌طلبی، دنیاپرستی، دور شدن از معنویت، تعصب قبیله‌ای و جعل حدیث بوده است. شناخت مصادیق خواص، به ویژه خواص جبهه باطل، برای بررسی آسیب‌ها و دلایلی که باعث لغزش و انحراف آنها شد و نیز عبرت‌گیری از عاقبت سیاه آنان، امری لازم است. شناخت مصادیق این نوع خواص در هر دوره‌ای از تاریخ اسلام، با توجه به گویا بودن تاریخ اسلامی، امری نه چندان سخت، بلکه کوششی مفید است؛ زیرا تاریخ سند گویای حوادث گذشته و آینه اعمال و عملکردهای گذشتگان است. اینک به بعضی از خواص منفی و تأثیرگذار در ایجاد زمینه‌ها و پیدایش حادثه عاشورا اشاره می‌شود:

یکی از خواصی که در شکل‌گیری حادثه عاشورا مؤثر بود، شریح‌بن حارث، قاضی معروف کوفه و از وابستگان به امویان بود. او در اصل یمنی بود و در زمان عمر به قضاوت کوفه منصوب شد و مدت شصت سال این شغل را داشت. جز در ایام عبدالله بن زبیر که سه سال این کار را ترک کرد، در ایام حج دست از این کار کشید و تا زمان مرگش در سال ۹۷ یا ۹۸ هجری - که عمرش بیش از صد سال بود - خانه‌نشین شد.

چهره شریح قاضی به‌عنوان عالم وابسته به دربار ستم و در خدمت زر و زور و تزویر شناخته می‌شود و [معلوم است که دشمنان] همیشه برای کوبیدن حق، از چهره‌های مذهبی و موجه که مردم حرفشان را می‌پذیرند، استفاده می‌کنند و [شریح هم در منصب قضاوت بود و چنین سوءاستفاده‌ای از موقعیت او به نفع حکومت جور انجام گرفت] (۲۱).

رهبر معظم انقلاب درباره این شخص و نقش مؤثر او در ایجاد زمینه برای کشتن فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «شریح قاضی که جزء بنی‌امیه نبود، کسی بود که می‌فهمید حق با کیست، می‌فهمید اوضاع از چه قرار است. وقتی هانی بن عروه را به زندان انداختند و سر و رویش را مجروح کردند، سربازان و افراد قبیله‌اش اطراف قصر عبیدالله بن زیاد را گرفتند. این زیاد ترسید، به شریح قاضی گفت: برو به اینها بگو هانی زنده است. شریح دید که هانی مجروح است. هانی بن عروه گفت: ای مسلمان‌ها این چه وضعی است (خطاب به شریح) پس

قوم من چه شدند؟ مردند؟ چرا سراغ من نیامدند؟ چرا نمی‌آیند مرا از اینجا نجات دهند؟ شریح قاضی گفت: «می‌خواستم بروم و این حرف‌های هانی را به مردم بگویم، اما افسوس که جاسوس عبیدالله آنجا ایستاده بود، جرئت نکردم.» جرئت نکردم یعنی چه؟ یعنی ترجیح دنیا بر دین. شاید اگر شریح همین یک کار را انجام می‌داد تاریخ عوض می‌شد» (۲۲).

اگر او واقعیت را به مردم می‌گفت، شاید هانی کشته نمی‌شد و مسلم تنها نمی‌ماند و حادثه کربلا به وجود نمی‌آمد.

عمر بن سعد یکی دیگر از شخصیت‌های مؤثر در تحقق حادثه کربلا بود. او پسر سعد بن وقاص از سرداران صدر اسلام بود. پیش از حادثه عاشورا ابن زیاد حکمرانی ری را به او داده بود. وقتی که ابن زیاد از رسیدن امام علیه السلام به عراق مطلع شد، عمر سعد را طلبید و به او امر کرد که اول به کربلا برود و با حسین بجنگد و پس از آن، به ری برود، در غیر این صورت خبری از ایالت ری نیست. عمر سعد بین جنگ با امام و دست برداشتن از ملک ری مردد شد و سرانجام دنیاپرستی و ظواهر دنیوی و حکمرانی ری را بر کشتن فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله ترجیح داد و به کربلا رفت. در کربلا، در موقعیت‌های مختلف امام سعی کرد او را از جنگیدن منصرف کند، ولی وی نپذیرفت و در روز عاشورا اولین تیر را خودش به سوی لشکرگاه امام حسین علیه السلام روانه کرد.

چنان که در کتب تاریخ نیز آمده است، عمر بن سعد از اول نسبت به کشتن امام علیه السلام کراهت داشت و این بدین دلیل بود که خوب می‌دانست حسین علیه السلام کیست؛ احادیث پیامبر را در فضیلت او شنیده بود و نیز این سخن حضرت علی علیه السلام را که «وای بر تو ای عمر بن سعد چگونه خواهی بود در روزی که بین بهشت و جهنم مخیر شوی و تو جهنم را اختیار کنی»؛ اما با این حال، حب جاه و مقام او را به جهنم کشاند و به عنوان فرماندهی لشکر ابن زیاد، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاک و خون کشید.

حُصین بن نمیر نمونه‌ای دیگر از این افراد است. او از خواص لشکر ابن زیاد بود. وی از سران امویان و از قبیله کنده بود که همواره با امام دشمنی داشت. در جنگ صفین در سپاه معاویه بود. در ایام یزید نیز بر عده‌ای از سپاه فرماندهی داشت. او در دوران قیام





مسلم بن عقیل در کوفه، رئیس پلیس ابن زیاد بود. هم او بود که قیس بن مسهر، فرستاده امام حسین علیه السلام را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد فرستاد و قیس به شهادت رسید. وی هنگامی که عبدالله بن زبیر در مکه بر ضد یزید سر به مخالفت برداشته بود، بر کوه ابوقیس منجیق نهاد و کعبه را هدف قرار داد. در دوران یزید، به دستور او در حمله و محاصره مدینه شرکت داشت. او از مخالفان سرسخت شیعه بود و در سرکوبی نهضت توأبین حضور داشت و سه سال بعد (در سال ۶۷ هجری) به دست ابراهیم اشتر کشته شد. وی در حادثه عاشورا از فرماندهان گروه تیرانداز بود که به سپاه حسین علیه السلام حمله کردند.

شبث بن ربیع یکی از خواص کوفه و از طایفه بنی تمیم است. «از متعینین [شناخته شده و صاحب نفوذ] کوفه و ابتدا در مسلک یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بود و حضرت او را با عدی بن حاتم یا با صعصعه بن صوحان به نزد معاویه فرستاد که وی را به اطاعت خود بخواند و او با معاویه به شایستگی سخن گفت و در جنگ صفین در رکاب حضرت بود، ولی هنگام عزیمت حضرت به نهروان او و اشعث بن قیس و عمرو بن حریت، سر از اطاعت او تافته، دیگران را نیز از اطاعت او باز می‌داشتند».

او از جمله کسانی بود که برای امام حسین علیه السلام دعوتنامه فرستاد؛ اما روز عاشورا به عنوان یکی از نیروهای پیاده لشکر عمر سعد در مقابل امام ایستاد.

شبث بن ربیع از چهره‌های متلون تاریخ بود. در قتل حسین بن علی علیه السلام شرکت داشت... و پس از عاشورا، به شکرانه و خوشحالی از کشته شدن حسین علیه السلام، مسجدی در کوفه تجدید بنا کرد. او پس از چندی، همراه مختار به خونخواهی حسین بن علی علیه السلام پرداخت و رئیس پلیس مختار شد. او در کشتن مختار نیز حضور داشت.

خدا ترسی و به دنبال آن دنیاپرستی چنین افرادی بود که سیر تاریخ را منحرف کرد. عوام را از اطراف مسلم پراکنده ساخت و آنها را در مقابل فرزند رسول خدا قرار داد. رهبر معظم انقلاب در گوشه‌ای از سخنان خود با اشاره به این مطلب فرمودند: «اگر امثال شبث بن ربیع در یک لحظه حساس از خدا می‌ترسیدند، به جای اینکه از ابن زیاد بترسند، تاریخ عوض می‌شد [اما] آنها آمدند مردم را متفرق کردند. عوام متفرق شدند».

مجله پاسخ: در خصوص شکل‌گیری حادثه عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام، نقش

حدیث‌سازان را چگونه ارزیابی می‌کنید.

♦ شکی نیست یکی از عوامل پیدایش حادثه عاشورا وجود متنفذان و خواصی بود که به جعل حدیث می‌پرداختند.

آنان که به نفع دستگاه حکومتی اموی جعل حدیث می‌کردند، نه تنها قیام امام حسین علیه السلام را غیر مشروع جلوه می‌دادند و آن را خروج بر خلیفه مسلمانان قلمداد می‌کردند، بلکه عوام را نیز به دنبال خود کشیده، آنها را تحریک به جنگ علیه امام می‌کردند. فضای سیاسی بیمار کوفه نیز چنین نغمه‌های شومی را پذیرا می‌شد و به همین علت بود که از عوام تا خواص، از رعیت تا اشراف و سران قبایل از جنگ با فرزند رسول خدا مضایقه نکردند. اینک به یکی از این احادیث ساختگی، که راوی آن بشیربن عمرو انصاری است، بنگرید: حمد بن عبدالرحمان می‌گوید: نزد بشیربن عمرو انصاری رفتم در حالی که یزید خلیفه شده بود؛ او چنین اظهار داشت: «مخالفتان یزید می‌گویند که یزید بهترین فرد برای مدیریت جامعه نیست، بعد می‌افزاید: و من هم این را قبول دارم، اما اگر رهبری یزید پذیرفته شود بهتر از آن است که اختلاف پدیدار شود؛ زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «لَا يَأْتِيكَ فِي الْجَمَاعَةِ الْآخِر» یعنی: از ناحیه جماعت، چیزی غیر از خیر نصیب شما نمی‌شود. بر طبق این حدیثی که بشیربن عمرو انصاری ساخته، در صورتی که جامعه یزید را قبول کرد، مخالفان او نباید حرفی بزنند؛ زیرا پیامبر اصالت را به جامعه داده است. یزید هر چند شخصی بدکاره و نالایق بوده، ولی تا زمانی که نماز می‌خواند و جماعت و جمعه اقامه می‌کند، دیگر نباید علیه او قیام کرد... و هر کس برخلاف این جریان حرکت کند، باید او را کشت.»

خلاصه آنکه، زمینه‌سازان و پدیدآورندگان حادثه عاشورا به طور عمده، اشراف کوفه بودند که جماعتی مانند اسماء بن خارجة، محمد بن اشعث، کنیر بن شهاب، شمر بن ذی الجوشن و خلاصه بزرگان و رؤسای قبایل قحطانی که قبایل خود را با خود به جنگ بردند، از همین گروه هستند. البته، هر چند اشراف و بزرگان این قبایل از طرفداران سنتی بنی‌امیه نبودند، اما حب جاه و مال و ریاست همه آنها در صف بنی‌امیه قرار داده بود.

طرفداران بنی‌امیه، یعنی همان عثمانیان افراطی نیز، از زمینه‌سازان اصلی حادثه عاشورا به‌شمار می‌آیند. یکی از آنها عمارة بن عقبه بن ولید بود که به یزید نامه نوشت و عزل نعمان را



از ولایت کوفه درخواست کرد. از پیامدهای این درخواست، آمدن عبیدالله بن زیاد به کوفه و به دنبال آن، تهدید مردم به قتل در صورت همکاری با مسلم بن عقیل و در نتیجه، تنها ماندن مسلم و شهادت او و دیگر خواص شیعه از جمله هانی بن عروه بود که همه اینها زمینه پیدایش حادثه کربلا را فراهم آورد.

نقش عوام در حادثه عاشورا به اجمال از دو منظر قابل ملاحظه است: نخست از حیث نظری و فکری؛ زیرا عوام حاضر در لشکر کفر از حیث اعتقادی پیرو خواص و بزرگان و سران خود بودند؛ دوم از حیث عملی، یعنی همه آنها به پیروی از سران خود و به دستور آنان، زینت‌دهنده لشکر عمر سعد علیه امام علیه السلام بودند.

ادامه دارد...

